



بازسازی کنند. هدف اصلی برنامه‌های توسعه اقتصادی این است که نظام اقتصادی و شیوه تولید و مصرف را شبیه وضعیت کشورهای کند که از آن‌ها با عنوان «کشورهای پیشرفته» یا «توسعه‌یافته» یاد می‌شود. همچنین وقتی از توسعه سیاسی سخن می‌گویند، منظور این است که نظام سیاسی و ساختار قدرت و نهادهای حکومتی و شیوه‌های ملک‌داری ما شبیه کشورهای شود که آن‌ها را «توسعه‌یافته» قلمداد می‌کنند.

حال سؤال اصلی برای یک مسلمان این است که آیا در عین پاس‌داشتن دیانت خود، می‌تواند همچون یک متجدد غربی زندگی کند؟ آیا می‌توان هم مسلمان بود و هم متجدد؟ بزنگاه بحث همین‌جا است. این در واقع مسأله اصلی تمام روشنفکران ایرانی و روشنفکران مسلمان بوده و هنوز هم هست. من در پاسخ این سؤال، به روشنی و قاطعانه می‌گویم: نه؛ نمی‌توان هم مسلمان بود و هم

متجدد! مسلمانی و تجدد مانع‌الجمع هستند. در این‌جا مجالی برای بحث مستوفا در باب این رأی و بیان دلایل آن وجود ندارد. من تنها به یک استدلال اشاره می‌کنم: (۱) سکولاریسم جزء لاینفک مدرنیته محقق غربی است؛ (۲) سکولاریسم به هیچ‌وجه با اسلام جمع نمی‌شود. پس نمی‌توان هم مسلمان بود و هم متجدد. البته روشن است که مراد ما از متجدد بودن، متجدد بودن به سبک محقق غربی است و نه هرگونه متجدد بودن. ممکن نیست تجربه تجدد غربی بازسازی شود ولی سکولار نباشد. به بیان دیگر نمی‌توان مدرن شد ولی سکولار نشد. منظور ما هم از سکولاریسم این است: بی‌توجهی به خداوند و فرامین او. سکولار شدن هر حوزه عبارت است از غیب‌شدن سپهر غیبی در آن حوزه. فی‌المثل، هرگاه در سیاست، توجه به خداوند و فرامین او غیب شود، سیاست، سکولار شده است. همین‌طور است اقتصاد و علم و خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی. نظام اقتصادی و نظام سیاسی غرب معاصر، سکولار است. یعنی در این حوزه‌ها هیچ توجه ندارند که خواست خداوند چیست و فرمان او چه، بلکه طبق تمایلات خود اهدافی را در اقتصاد و سیاست تعیین می‌کنند و بعد با استفاده از عقلانیت ابزاری می‌سجند که چه راهی برای وصول به آن اهداف بهترین است. اهداف آن‌ها به هیچ وجه دینی نیست و بالتبع شیوه‌هایی که برای وصول به اهداف خود اتخاذ کرده و می‌کنند هم نسبتی با دیانت ندارد.

در «شیوه زیست مدرن»، خداوند حضور ساختاری ندارد. یعنی در اقتصاد، سیاست، علم، فن‌آوری و دیگر ساحات زندگی مدرن، ایمان و باور به وجود خداوند و التزام به فرامین او هیچ نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. نمودی از این عدم حضور ساختاری خداوند و بی‌توجهی ساختاری به او را می‌توان در پیامدهای تکنولوژیک تجدد دید. ما می‌دانیم که تکنولوژی مدرن برای خود هیچ محدودیت ساختاری برای تصرف در جهان و طبیعت قایل نیست. برای مثال، وقتی از نظر تکنیکی بتوانند با مهندسی ژنتیک، بهره‌وری اقتصادی محصولات نباتی را بیشینه کنند، چنین خواهند کرد و این ملاحظه را ندارند که این گونه دست‌کاری‌ها در طبیعت، عواقب و نتایج پیش‌بینی‌نشده و نامطلوبی داشته و احیاناً سلسله مشکلات لاینحلی در پی خواهد داشت. اکنون همه می‌دانیم که تکنولوژی مدرن چه بر سر طبیعت آورده و چه ضایعات جبران‌ناپذیری به بار آورده است. مشکلات کلان زیست‌محیطی که هیچ افقی برای رفع آن‌ها وجود ندارد، نتیجه تکنولوژی مدرن است. چرا این‌طور است؟ چرا تکنولوژی مدرن تصرف حداکثری در طبیعت را مجاز و بلا مانع می‌شمارد؟ چرا برای تغییر و دست‌کاری طبیعت هیچ حدّ یقینی ندارد؟ چرا تا هنگامی که چیزی بر توانایی‌های عملی و تکنیکی‌اش حد نگذارد، پیش می‌رود؟ چرا اگر توانایی‌های تکنیکی به او اجازه دهد که ژنوم‌های انسان و حیوان را دست‌کاری کند، می‌کند؟

چرا دست‌کاری هیچ بخشی از طبیعت ممنوع نیست؟ از سوی دیگر چرا بشر مدرن، مصرف‌بی‌رویه و مُسرفانه را به نحوی ساختاری و نه صرفاً موردی و فردی، در پیش گرفته و چنان طبیعت را می‌مکد و تقاله می‌کند که برای نمونه در کمتر از دو قرن ذخایر سوخت فسیلی جهان را که به گفته خودشان محصول و نتیجه میلیون‌ها سال عمر زمین است، تمام می‌کند؟ و آیا در این میان کسی پروای این را دارد که این تصرف و مصرف حداکثری و بیشینه، در آینده‌ای نزدیک یا دور مشکلات لاینحلی برای او به‌وجود خواهد آورد؟ منشأ این همه حرص و ولع و شوخ و شنگی و نیندیشیدن به عواقب امور چیست؟

آیا اگر بشر مدرن بر این می‌بود که بر جهان، نظمی طبیعی و خداداد حکم‌فرما است و این نظم اگر بهترین نظم ممکن نباشد، دست‌کم یکی از بهترین نظم‌های ممکن است، آیا باز هم برای دست‌کاری طبیعت و تصرف در آن چنین گشاده‌دستانه و بی‌پروا عمل می‌کرد؟ بسیاری از حکیمان مسلمان بر این بوده‌اند که نظام عالم، نظام احسن است؛ یعنی نظم و نظامی بهتر از آنچه که هست، ممکن نیست. من نمی‌خواهم در این‌جا از این رأی حداکثری دفاع کنم که البته متکلمان هم با آن موافق نبوده‌اند، ولی فرض را بر این رأی حداقلی‌تر و کم‌مدعتر بگذارید که انسان نمی‌تواند خود، نظم و نظامی بهتر از نظام کنونی جهان حکم‌فرما کند. من حتی ادعا نمی‌کنم که نظم و نظام کنونی جهان از بهترین نظم‌های ممکن است. صرفاً ادعا می‌کنم که ما انسان‌ها قادر نیستیم نظم و نظام بهتری از آنچه که فعلاً هست بر طبیعت حکم‌فرما کنیم. جایگزین کردن نظم بهتر در توان ما نیست. این ادعا خیلی حداقلی‌تر است. گمان می‌کنم پذیرش این فرض برای بسیاری از ما به ویژه مؤمنان - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - خوشایند باشد. حال این را هم بپذیرید که بشر توانایی ایجاد اختلال در نظم و نظام کنونی جهان را دارد. برای مثال می‌تواند مام زمین را چنان تباه کند که دیگر مکان مناسبی برای حیات بشر نباشد. گمان نمی‌کنم این دو، فرض‌های غیرقابل قبولی باشند. حال وظیفه ما چیست؟ آیا جز این است که باید همواره پروای ایجاد اختلال در طبیعت را داشته باشیم؟ روشن است که ما در مورد طبیعت وظیفه‌ای خطیر داریم و آن پرهیز از هرگونه اختلال در نظم و نظام کنونی طبیعت و نیز حفاظت از آن است. این رأی مهم و در عمل سرنوشت‌ساز است و چنان که پذیرفته شود، اگر نگوییم باید از تکنولوژی مدرن دست شست، دست‌کم باید در مورد آن به نحوی جدی تجدید نظر کرد. این رأی، نتیجه این سه مقدمه است: (۱) انسان نمی‌تواند خود، نظم و نظامی بهتر از نظام کنونی طبیعت حکم‌فرما کند؛ (۲) بشر توانایی ایجاد اختلال در نظم و نظام کنونی جهان را دارد؛ و (۳) انسان عاقل، موظف است شرایط زیست و بقای خود را در معرض نابودی قرار ندهد. به نظر من در علم و تکنولوژی مدرن نتیجه منطقی این

سکولاریسم خود نوعی ایدئولوژی و حامل یک مجموعه ارزش‌ها است. ادعای این که عقل ذاتاً سکولار است، شبیه این ادعاست که عقل ذاتاً دینی است. اگر عقل، قوه‌ای شناختی باشد، نه دینی است و نه سکولار. اما اگر مراد از عقل، خردورزی و استدلال کردن باشد، نسبت آن با دینی بودن و سکولار بودن، مانند نسبت رنگ است به سبز بودن و زرد بودن. عقلانیت نیز یا دینی است و یا سکولار. نه می‌تواند هر دو باشد و نه می‌تواند هیچ‌کدام نباشد.